

مرصاد

قلیہ سیر

ماہنامہ مونساتہ



مدیر مسئول موسسه: آوین  
کلهر  
همکاران: زرتشت محمدی،  
میثم رجبی، نیلوفر مسیح و  
آریو همتی  
آدرس: کرمانشاه، اسلام آباد  
غرب، هفتصد دستگاه،  
مجتمع غدیر

سرودهایی از: آرش آذرپیک، نیلوفر مسیح، میثم رجبی، سیما نوروزی،  
لیلا ادبی، الناز عباسی، آریو همتی، محمد آذرخو، خدیجه حسین  
پناهی، هدیه قلی یار، فرزانه اکبری، ثنا صمصامی، رویا کارپسند،  
مریم ناظمی، سمیه شکری، عاطفه دادویی، حسین صدری، لاله پارسا،  
فرسامه پارسا، متین(زهرا) غلامی، زرتشت محمدی، سید جواد  
تیرتاشی، ماجو مهری، امید کوشکی، ملیحه ترکمن زاده، طاهره احمدی  
، نسیم سبزی

فصل نخست: مقاله

فصل دوم: فراشعر و فراداستان اصالت کلمه

فصل سوم: واژانه

فصل چهارم: نقد واژانه

فصل پنجم: غزل و غزل مینی مال

فصل ششم: اشعار آزاد

# فصل نخست: مقاله

## هنجارگریزی نوشتاری در واژانه

### نیلوفر مسیح

چکیده: واژانه برجسته سازی ویژگی و مشخصه ی زبان ادبی است. اثر ادبی بیان وسیله از واقعیت موجود جهان واقع و نیز ساخت آشنای متن را آشنایی زدایی می کند. برجسته سازی را می توان با هنجار گریزی زبانی، یعنی انحراف هدف مند نقش مند و غایت مند از قواعد کلی زبان یکسان شمرد. هنجارگریزی نوشتاری یکی از انواع هشت گانه ی هنجارگریزی است که «لیچ» از آنها نام برده است. و ژانر واژانه نیز از این شیوه برای افزودن معنا یا معنای ثانویه بر واحد اولیه زبانی سود برده است.

واژانه، زیر مجموعه فراشعر کلمه محور در مکتب اصالت کلمه است که در خلق متن به شکل نوشتار و دیداری تر کردن متن، پیوند آن با معنا و عاطفه متن توجه کرده است. کاربرد اشکال و چیدمانهای گوناگون، بریده بریده نوشتن کلمات، تکرار کلمات در هندسه ای خاص و کاربرد انواع نشانه های شمایی، نمایه ای و نمادین ... از مهمترین شیوه هایی هستند که در واژانه مورد استفاده قرار می گیرد، تا تصاویر، صداها، شکل طبیعی گفتار، و کنش بین واژگان، معنایی ثانویه علاوه بر معنای متعارف و معمول واژگان و معنای استعاری آنها را به خواننده نشان دهد. استفاده از شکل نوشتار و طرز چیدمان واژگان در یک نوشتار که با مراقبه ی شناور ساختار و فرمی از طبیعت

را منطبق بر احساسی خاص دانسته تا معنایی مضاعف را القا کند، بر تاثیر عاطفی و درک اندیشگی متن خواهد افزود. خواننده علاوه بر قوه ی شنوایی، می بایست قوه ی بینایی و فراتر از آن برای درک ارتباط بین واژگان در یک تصویر از سطح آگاهی برتر بهره ببرد تا در آفرینش متن با نویسنده و شاعر دست به مشارکت زند.

#### مقدمه

در محافل ادبی نزدیک به دو دهه است که با ژانری مواجه هستیم که آرش آذربیک در سال ۱۳۷۷ در کتابچه گل صد برگ نمونه هایی از آن را ارائه دادند و کشف قلمی ایشان است که بعد ها با توجه به مولفه های اصلی مکتب ادبی اصالت کلمه برای آن اصولی در نظر گرفتند که باعث شد آن را زیرمجموعه فراشعر کلمه محور بدانند. (مسیح، روزنامه آرمان، 7)

طبق گفته های آذربیک ژانر «واژانه» در خود پتانسیل های داستان مینی مال، کاریکلماتور، طرح، هایکو، شعر حرکت، شعر حجم کلمه گرا و... را می تواند داشته باشد. اما واژانه چیست و بر چه معیارهایی استوار است؟ آذربیک برای واژانه چندین خصوصیت اصلی در نظر گرفته است که عبارتند از: ۱- فراروی از ساختار دستور زبان و قاعده اهنشینی - جانشینی ۳-عدم تزام تصاویر ۴-ساختار حسی - هندسی و ظهور موسیقی ارگانیک کلمات ۵-حرکت و استحاله ۶-ایجاد سپیدی هایی در متن ۷- قابل ترجمه نثرین ژانر یا متن ادبی که معنای آن در زبان مقصد به هیچ وجه دچار تحول و تغییر نمی شود. (همان)

ذکر یک نکته حائز اهمیت است و آن اینکه «واژانه» خواهان دخالت و در هم ریختن دستور زبان همچون قاعده افورگراندینگ یا ایجاد ترکیبات استثنائی در زبان با توجه به تعریف شعر نیست که شاعران و نوپردازان برای توسعه زبان، به عمد در ساختار دستور زبان تجاوز می کنند. برای مثال از نشانیدن یک نوع دستوری در جایگاه نوع دیگر دستوری سخن نیست فرضاً قید به جای اسم بنشیند یا چون کار هوشنگ ایرانی که در ساختار متداول بعضی از کلمات دستکاری می کرد نیست. مثلاً ساختن فعل از اسم یا جابه جایی ساخت های فعلی مثلاً خواهد خرد کرد یا خواهد نابود کرد و... حتی در واژانه هدف آشنایی زدایی در محور همنشینی هم نیست مثل «من تمام پله ها را آبی رفتم». هدف واژانه، فراروی از ساختار دستور زبان و اثبات آن است و اینکه دستور زبان فقط پتانسیلی از کلمات است که در زنجیره گفتار برای ایجاد ارتباط و انتقال بهینه امعنا بروز و ظهور یافته است.

برای تحلیل و بررسی هنجارگریزی نوشتاری در متون واژانه ابتدا ما باید تعریفی از آشنایی زدایی، برجسته سازی و هنجارگریزی نوشتاری را ارائه کنیم ، که در زیر به آنها خواهیم پرداخت.

کلیات و تعاریف

آشنایی زدایی

اهمیت مساله ی « آشنایی زدایی» از آنجا شروع می شودکه ذهن را از « عادت زدگی» دور می کند. « هدف هنر، انتقال حس چیزهاست آن سان که ادراک می شوند، نه آن سان که دانسته می شوند، هنر با ایجاد اشکال غریب و با افزودن بر دشواری و فرایند ادراک، از

اشیا آشنایی زدایی می کند.» ( مکاریک، 1383:13) که از این طریق زبان و عناصر آن زیبا و نشاندار می گردد چنانچه\_ به قول هاورانک harvanek صورتگرای چک\_ « شیوه ی بیان جلب نظر کند، غیر متعارف باشد، و در مقابل فرایند خودکاری زبان، غیر خودکار باشد.» ( صفوی، 1373:36) چرا که « در فرایند ادراک فی النفسه، غایتی زیبایی شناسی است و باید این فرایند طولانی شود.» ( مکاریک، 1383:13) دستاورد مهم نظریه آشنایی زدایی، اینست که هنر ناب و ادبیات بر سر راه مخاطب خود مانع می گذارد و برخلاف برخی نظریات، مفاهیم را آسان و قابل دسترسی نمی کند، چون وقتی مانع بر سر راه باشد حرکت کندتر می گردد و در هر مقطعی باید مکث کرد؛ و در این هنگام است که خواننده به ادراکی دیگر و دید و تجربه ای تازه از زندگی دست می یابد. ( نفیسی، 1368:35) چرا که به گونه ای از زبان برخوردار است که خلاف انتظار او و ادراک معجمی اوست. خالق اثر با جدا کردن کلمات از معنای وضعی آنها و با کناره گیری از هنجارهای عادی زبان ، به کلمات ویژگی دلالتی جدیدی می بخشد که در نهایت « دستور زبان شعر را که با دستور زبان هنجار در ژرف ساخت ، تفاوت های آشکاری دارند.» ( صفوی، 1373:39) تشکیل میدهد. و از طریق همین آشنایی زدایی، مراتب تمایز و تشخیص بخشیدن واژه ها را فراهم می کند. ( شفیع کدکنی، 1385:6) چرا که « آشنایی زدایی چیزهایی را به چیزهای دیگر نسبت می دهد که از لحاظ عقلی ناممکن است. ولی از دیدگاه شعر ممکن است. ( مرتاض، 2005:78) و همین کارکرد زبان شعر با نمایان ساختن دلالت های پنهان کلمات، خالق اثر را در بیان عواطف و



تجربه های شعریش کاراکتر می سازد.

### برجسته سازی

برجسته سازی در لغت به معنای پیش زمینه، جای برجسته، و آشکار به کار می رود. و در اصطلاح به عدول و انحراف هنری از هنجار متعارف زبان گفته می شود. در واقع برجسته سازی به کارگیری عناصر زبان است به گونه ای که شیوه ی بیان جلب نظر کند.

به عبارت دیگر، برجسته سازی، استفاده از روش هایی است که متن را به چشم مخاطب بیگانه بنمایاند. در واقع هنگامی که شاعر با شکست معیارهای زبان روزمره و با کمک وزن، پنداشته ها، برگزیدن ترکیب ها و واژه های فراخور و گاه حتی جابه جایی برخی از ارکان جمله زبان را از هنجار کلام روزمره دور کند. به این کار برجسته سازی گفته می شود. برجسته سازی می تواند آنقدر در زبان شاعرانه تاثیر بگذارد که حتی عمل « پیام رسانی و ارتباط معنایی را در پس زمینه و فرع قرار دهد و سبب خلاقیت ادبی گردد. و از مهترین انواع عدول از زبان عادی است و کلام را از کلیشه بودن دور می سازد و توجه مخاطب از « چه گفتن» به « چگونه گفتن» جلب می کند. (صمصام و همایونفر، 1388: 176)

به اعتقاد لیچ، دو گونه برجسته سازی در زبان امکان پذیر است:

۱. برجسته سازی از طریق انحراف از قواعد حاکم بر زبان که هنجارگریزی نام دارد و ۲. برجسته سازی از طریق افزایش قواعد حاکم بر زبان که قاعده افزایی نامیده می شود. (لیچ، 1962: 42)

هنجارگریزی نوشتاری



در این گونه هنجارگریزی، شاعر به منظور انتقال مفهومی خاص تغییری در شیوه نوشتار زبان ایجاد می کند. این گونه هنجارگریزی در شعر مدرن فارسی به ویژه در آثار احمد شاملو و حمید مصدق دیده می شود. در واقع، شاعر در این گونه هنجارگریزی تحولی هدفمند در شکل ظاهری شعر پدید می آورد.

منظور از شیوه ی نوشتاری شعر چگونگی ریختن حروف، واژگان، عبارات، جملات و نشانه ها بر صفحه ی سپید کاغذ و نحوه ی چیدمان آنها در کنار هم یا به عبارتی چگونگی سطر بندی شعر می باشد.

#### هنجارگریزی نوشتاری در واژه

از ویژگی های واژه این است که تأثیرگذاری آن در ارتباط دیداری و شنیداری متفاوت می باشد. در متون عادی و حتی در اشعاری که شیوه ی نوشتاری در آنها نقش مهمی بر دوش ندارد آن چیزی که نوشته می شود دقیقاً همان است که به زبان می آید و شنیده می شود یعنی نوشتار و گفتار نقشی یکسان را در انتقال مفهوم بازی می کنند ولی در واژه خواندن و دیدن عبارت آن روی صفحه ی کاغذ خیلی بهتر و کامل تر از شنیدن آن بر مخاطب اثر می گذارد. نحوه ی چیدمان واژه ها و عبارات، فاصله ی عمودی و افقی عبارات از هم، نشانه های جداکننده ی اپیزودها از یکدیگر و برجسته سازی عباراتی خاصی، در گفتار و با سائقه ی شنوایی قابل انتقال نیست. پس یکی از نظرهای بسیار مهم برای بررسی واژه تقابل «گفتار» speech با «نوشتار» writing

می باشد.

لازم به ذکر است که در واژه شیوه بی نوشتاری به عنوان ابزاری اصلی و در سطحی که بتوان آن را از حاشیه بی نقد به متن اصلی نقد کشید، قابل توجه است. زیرا شیوه بی نوشتار در متون واژه وارد عرصه بی هرمنوتیک نوشتاری شده است.

منظور از هرمنوتیک در این نوشتار، تعبیر و تفسیر متن نیست بلکه خود متن مشتق از فرایندی هرمنوتیکی است. ما در واژه هرمنوتیک را عمل به فهم درآوردن می نامیم. یا به عبارتی فرایند فراچنگ آوری مفاهیم غیرملموس و وری فهم بشر را فرایندی هرمنوتیکی می نامیم.

هر فرایندی که راهگشای عرصه بی جدیدی در فهم باشد یا تفسیر جدید بخشی از هستی را به ما عرضه کند یا به عبارتی به آفرینش اندیشه ای جدید پردازد را می توان فرایندی هرمنوتیکی نامید که همواره در حال نوشدن و آفریده شده است. یعنی در هر متنی با عرصه بی هرمنوتیکی جدیدی روبرو هستیم و همه بی نشانه ها در حال بازآفرینی های جدیدی از مفاهیمی هستند که تاکنون در دسترس ما نبوده است. ما در هر لحظه زندگی با نظام نشانه شناسیک ارتباطی در حال تجربه بی مفاهیمی نو و در حال تفسیری متفاوت از هستی می باشیم. (فراهانی، عبدالحمیدی: 5)

تاکنون فلاسفه و متفکران مختلف به شیوه های گوناگون به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به این موضوع پرداخته اند. از نظر افلاطون گفتار نشانه بی حقیقت می باشد و نوشتار جانشین ناقص و ناشایسته ای برای گفتار است. نوشتار تنها جهت ضبط و نگهداری

گفتار به منظور مبارزه با فراموشی متمر ثمر است و هیچ گاه نمی تواند نقشی مانند گفتار داشته باشد، چون در گفتار راوی حضور دارد ولی در نوشتار حضور راوی را شاهد نیستیم و نوشتار توان دفاع کردن از خود را نداشته در برابر هر پرسشی دوباره همان مطالب قبلی را تکرار می کند. پس به باور افلاطون در فرایند هرمنوتیکی، گفتار نقش اصلی و بنیادین را به عهده دارد و به نوشتار اهمیت چندانی داده نمی شود. این طرز تفکر در زمان فیلسوفان و متفکرانی چون دکارت ، کانت، هگل، برگسون ، روسو و ... نیز مشاهده می شود.( همان)

اگر با این نگرش بخواهیم به بررسی متون واژانه بپردازیم. قاعدتاً شیوه ی نوشتاری در حاشیه قرار می گیرد، چون در فرایند هرمنوتیکی، نوشتار نقش چندانی بر دوش ندارد. اما در متون واژانه و نگرش مکتب اصالت کلمه که در آن نوشتار و گفتاردر هم افزایشی با جوهره ی معنایی کلیت وجودی کلمه را سامان می دهد؛ شیوه ی نوشتاری و بار هرمونوتیکی نوشتار کلمات دیگر در حاشیه قرار نمی گیرد. و می توان گفت که واژانه یکی از انواع نوشتار است که برتری را از گفتار باز ستانده است و مخاطب را برای درک معنی و پیام و دلالت های موجود در متن به نوشتار و قوه ی بینایی ارجاع داده است. نوشتار در متون واژانه برخلاف متون دیگر تمام پتانسیل های معنایی اش را در گفتار و شیوه ی سماع به مخاطب انتقال نمی دهد؛ بلکه با چیدمان های متفاوت و رعایت فواصل مناسب عمودی و افقی واژگان در متن و ایجاد اشکال هندسی که گاه منطبق بر طبیعت اشیا و پدیدارها هستند و ایجاد معنای ثانویه

می کنند، می توان پیامی فراتر از معنای اولیه واژگان را به مخاطب منتقل کرد؛ و وارد عرصه دلالت‌مندی متن شد. در ادامه به بررسی بعضی واژانه ها که در آنها هنجارگریزی نوشتاری برجسته تر است ، خواهیم پرداخت.

« مرز »

نقشه

کودک



خطوط سیاه

خطوط سیاه

سرزمین سرخ

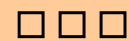
خطوط سیاه

خطوط سیاه



کودک

پاک کن



(آوین کلهر)

زمین سبز

درواژانه فوق ما شاهد چیدمان به خصوص عمودی و افقی و و طرز چیدمان خاص کلمات خطوط سیاه هستیم . در اپیزود اول، کودک با فاصله متناسبی از نقشه قرار گرفته است؛ و نشان دهنده ی تقابل بین این دو واژه است کودک در مقابل نقشه قرار گرفته است . در اپیزود بعدی خطوط سیاه سرزمین سرخ را احاطه کرده است . خطوط سیاه در اطراف سرزمین سرخ علاوه بر معنای اولیه نشان

دادن خطوط سیاه، معنای ثانویه ی مرزهایی که سرزمین یک کشور را احاطه می کنند را القا می کند. در اپیزود بعد کودک و پاک کن به صورت افقی و پشت سر هم قرار گرفته است پاک کن شی ای است که توسط کودک مورد استفاده قرار می گیرد، و در نهایت تک واژه ی سرزمین سبز در انتها قرار گرفته است این کلمه علاوه بر زمین سبز معنای وحدت سرزمین های سرخ را تداعی می کند و معنای ثانویه ی وحدت را به مخاطب منتقل می کند.

«موم شب»

خواب

چشم هایم

□ □

آفتاب

تو

سیاهی چشم هایم

ق

ط

ر

ه

ق

ط

ر

( زردشت محمدی )

ه

اما در واژانه ی فوق ما با دو چیدمان یکسان اما با معنای ثانویه ی

متفاوت روبه رو هستیم؛ در اپیزود اول در مقابل چشم خواب قرار گرفته است که تداعی معنای تقابل این دو واژه است اما در اپیزود دوم در مقابل تو خورشید قرار گرفته است اما معنای تقابل را تداعی نمی کند بلکه، تو یعنی معشوق را به خورشید مانند و تشبیه کرده است، لذا چیدمان واژگان با توجه به معنای که در بطن آنها نهفته است می تواند معنای ثانویه متفاوتی القا کند و بپذیرد. و در نهایت با شکل بریده، بریده ی کلمه قطره قطره روبه رو هستیم؛ مولف قطره را تکه تکه کرده تا ریزش اشک را نشان دهد و البته در معنای ثانویه ی دیگری ریزش تکه تکه ی سیاهی را نشان می دهد که با حضور نور اندک اندک ، محو می شوند. اینکه قطره قطره ابتدا حس شنوایی را به کنش وا می دارد و با مشاهده ی متن ریزش قطرات مشاهده می شود یعنی ابتدا قوه ی شنوایی و سپس دیداری برای درک متن واکنش نشان می دهند.

« نابودگر »

زمین

آسمان

دریا

انسان

تور

تفنگ

تله

□ □

فسیل ها ( فرنگیس اسدی )

در واژانه ی فوق شکل کلی متن، یک پیکان است که نوک آن انسان را نشانه رفته است، در واقع متن به مخاطب می گوید که انسان سبب تغییر و تحول و نابودی زمین است و این کار را با ساخت انواع وسایل و شکار موجودات انجام می دهد و در نهایت جز فسیل و نابودی زمین چیزی باقی نمی ماند.

« مهرگان زرد »

برگ

	برگ	باد	برگ	
	برگ	باد	برگ	باد
	برگ	باد	برگ	باد
باد		برگ	باد	برگ
	برگ	باد		برگ

ر



ی

ز

ا

ن

□

آ

ب

د

ر

م

گ

آ

ب

د

ر

م

گ

□ □

نیم سرده

ویرایش جشن ( اقدس نگاهداری )

در اپیزود اول مولف با کلمات برگ و باد طرح یک درخت را ایجاد کرده است و ساقه ی درخت با جدا نوشتن حروف کلمه ی ریزان شکل گرفته، در نهایت این طرح معنای ثانوی پیچیدن باد در میان برگهای یک درخت و ریزش این برگها را تداعی می کند. که این معنا را جز با دیدار و تجسم متن نمی توان درک کرد . در اپیزود دوم کلمات برگ و آدم به صورت حروف جدا جدا نوشته شده است که

در حال سقوط از درخت هستند کلمه ی آدم، از طرح درخت معنای ثانویه ی درخت زندگی را نیز در ذهن مخاطب تداعی و بازنمایی می کند که به وقت پاییز انسانها نیز از درخت زندگی ریزش می کنند و در نهایت در اپیزود سوم، خصلت مردمان باستان ا نشان می دهد که به شکر گذاری پاییز جشن مهرگان که نام دیگر آن ویرایش جشن است را برگزار می کنند. در این متن مولف مخاطب را به گره گشایی از طرز نوشتار دعوت می کند چرا که خود در متن رمز های را مستتر کرده است.

« طعمه »

خیابان

زن

دو راهی

□ □

برزخ نگاه

مرد

چکه / چکه

سقف

□ □

باد

ف

ر

ی

ا

د

## خاموشی ( رعنا زهتاب )

در این واژه نیز در اپیزود سوم جدا نوشتن کلمه ی فریاد به صورت حروف جداگانه نشان دهنده ی، تکه تکه شدن روح و روان زن است؛ که در نهایت به خاموشی می گراید در واقع فریاد، در معنای ثانویه وجود زن در یک اجتماع است که هیچگاه به انسجام و وحدت و صدایی رسا در اجتماع نمی رسد و همیشه یک طعمه و یک شی است که باید تصاحب شود و در نتیجه همیشه حتی فریادش پاره پاره است و باد آن را با خود می برد و به خاموشی می گراید.

## «آبادی»

من

چمباتمه

هوا

گرگ و میش

□

آئینه

تو

پنجره

چشمان میشی

□ □

ماه

\_گرگ...گرگ!

پارس سگها

\_ بنگ بنگ!

□ □ □

من

فانوس

تو

چمدان

جاده

دستهای.....

(میثم رجبی)

در واژانه فوق که عنوان آن « آبادی » است، مولف در اپیزود اول و دوم موقعیت دور از هم خانه ها در یک آبادی را با فاصله عمودی و متفاوت من و تو نشان داده است؛ که در اپیزود بعدی

نیز این موقعیت کماکان با پارس سگها که دور از آبادی اند ترسیم شده است، این متن فرار عاشق و معشوقی را از آبادی نشان می دهد که در حال دور شدن در نهایت در اپیزود پایانی به یک جاده منتهی می شوند و دستهای که بعد از آن سه نقطه قرار گرفته است ، نشان پایان باز روایت است که با کمک نشانه های نوشتاری باز نمود یافته است. و متن را دیداری تر کرده است، این در حالی است که خوانش متون فوق، به هیچ وجه معنای ثانویه ی مورد نظر مولف را منتقل نمی کند. پس می توان گفت شکل نوشتاری یکی از ابعاد و پتانسیل های کلمات است که در فرم نمود یافته و ایجاد معنایی ثانویه می کنند.

#### نتیجه:

با توجه به مواردی که بررسی شد و نمونه های دیگر که در این مقاله مجال پرداختن به آنها نشد، می توان گفت که هنجار گریزی نوشتاری یکی از پتانسیل هایی است که واژانه در خود برجسته کرده است. وقتی هدف واژانه فراروی از قاعده ی هم نشینی و دستور زبان است، پس مخاطب باید برای تجسم و کشف راز هایی که مولف در ارتباط و فاصله ی عمودی و افقی و اشکال ایجاد شده پنهان می کند، ارتباط بین واژگان را برای تشکیل تصویری منسجم و کامل و تجسم آن تصویر کشف کرد. در واژانه مفهوم و شیوه ی نوشتار در هم افزایی با هم نقش یکدیگر را کامل می کنند. و عاطفه و اندیشگی در تکامل همدیگر دیالکتیکی برتر را تشکیل می

دهند که در ژرف ساخت و روساخت زبان به تعامل رسیده اند و ایجاد معنایی ثانویه کرده اند.

منابع:

داد، سیما (1375) فرهنگ اصطلاحات ادبی، مروارید ، چاپ دوم  
ریما مکاریک، ایرنا( 1384) دانش نامه ی نظریه های ادبی معاصر،  
ترجمه مهران مهاجر و و محمد نبوی ، تهران ، آگه  
صالحی نیا ، مریم،(؟) هنجارگریزی نوشتاری در شعر امروز فصلنامه  
ی پژوهش های ادبی، ش 1  
شفیعی کدکنی، محمد رضا ( 1385) موسیقی شعر، تهران ف  
انتشارات آگاه  
صفوی ، کوروش( 1373) از زبان شناسی به ادبیات ، ج 1 ، تهران ،  
چشمه  
صمصام، حمید و همایونفر، فرشید (1388) درآمدی بر نقد شعر  
فارسی، چاپ اول ، تهران، داستان  
فراهانی ، آزاده و عبدالمحمدی ، رسول(؟) درآمدی بر شیوه ی  
نوشتاری اشعار شاملو

فصل دوم: فراشعر و  
فراداستان اصالت کلمه



نیلوفر مسیح

فرا شعر روسپی نجیب

آسمان بی پرنده

پنجره. پرده ی سیاه

□

زمان:سه ساعت تا قرار ملاقات

مکان :اتاق ساده ،تختخواب ،آئینه

زن اما روی سطر دریا

هی پلک آسمان را ورق /ورق

جیغ چند مرغ دریایی

و ناله ی یک موج

که پیشانیش از درد صخره می سوخت

حجم اتاق. را از خود لبریز

ناگهان

دریا دهان باز کرد

موج از تن صخره گریخت

و ساحل بر رد پای پری دریایی  
بوسه زد

پلک آسمان ورق خورد

و زن

در تن پری دریایی از خود رمید

\_اینجا چه می کنی؟ تو سایه ی منی؟؟

\_من خود توام، تو سایه ی منی!!

زن مبهوت از سطر دریا گریخت

\_برو اینجا جای تو نیست، برگرد به سراچه ی دریا !!

و فکرش را پرت کرد

بر روی کاناپه /به انتظار یک مهمان

تکه های فکر زن

در حجم کبود اتاق سرگردان

بر روی پرده /کنار پنجره

و در رگ تنهایی او

قیلوله ی یک مرنوی پیر

با اولین معشوقه ساعت سه

زن. آئینه

آئینه. پری دریایی

\_آه، باز هم تو! برو گم شو، رها کن جهانم را !

و پا بر فرق دریا گذاشت  
«رد پاهای زنی در باد»  
\_جای تو اینجا نیست  
لولیدن در این بیغوله  
کار بت زیبا نیست!  
\_ببین!! تو پری دریایی  
هم انس خدای اقیانوس  
من هرزه گلی در باد  
که فریاد سکوتم را  
شب پره ای کور هم نشنید  
حریر لباس تو گستره ی دریاهاست  
بلور تن من اما  
رج به رج  
از اشک چشم مرداب است  
ببین تو هم آغوش ستاره و دریایی  
من در این کره ی پوشالی  
هر دم مچاله ی آفندم  
تو در بینهایت خویشی یعنی :  
پرواز  
من محدود به این کالبد امکان یعنی :  
قفس  
دور شو ، برو!!  
که تو آفتاب طلوعی

و من

زردی یک غروب غمگینم

و بعد

فغان زد

مشت کوبید بر خود، در آیینه

و آوار شد درون اتاق

قامت پری دریایی

زن درون آیینه، چهل تکه شد

و هر تکه یک دهان فریاد

اما چند سطر بعد ...

زن. تختخواب سیاه

آیینه. پری دریایی



اتاق

آیینه؟ تختخواب؟



وعده گاه خاموش

امواج خروشان



آسمان. مرغ دریایی

پنجره. پرده ی رقصان

میثم رجبی

↓ عصر

وقتی گل نرگس میان قاب حوض

ترجمه می شد

کتاب فلسفه

حجم جغدی را از روی ستون واژه ای پیر پراند.

روی پله قانون رنگ

احساسش را با شاخه ای صبح

به باد بخشید.

هنوز دورترین آوا در ذرات دیوار

حیاط تاب می خورد

و کلاغ درخت سر فراغت

را می بافت

به یاد گردوی پارسال

صدا زد

صدای کسی که در سکوت شعرهایش راه میرفت و

تنهایی را از بر بود.

اما صدایی به گوش نمی رسید

متعجب به هر سو

میان خلوت لاجوردی کوچه ها  
انعکاس برجهای تحول در حال رویدن بود.  
کتاب را در صیانت ذات واژه ای  
که از دست باد آب می خورد، بست و آماده شد.  
(مادرش)

\_کجا میروی

\_مگر نمی بینی در طلوع صبح این همه برج بلند میان  
خانه های گاه گلی شهر رویده است و  
دارند وجب به وجب نفس کوچه ها را آسفالت می کشند  
حالا دیگر وقت آن رسیده است که  
کسی پشت در منتظر من باشد.

\_ولی سال های شهر ما هنوز اداب و رسوم خودش را دارد

تازیانه های تنیده

آزانه

\_اما مادر خبرت کجاست

تا همین حالا هم

آغوش شهر پر از افکار وارداتی شده است

و تکلم عقل بنیان ماورایی را فرو ریخته است

زود لباسهای نوت را بپوش و

بیرون بیا

باید تا شهر ما را فراموش نشده استحال شویم





(پشت در)

\_سلام

صبح که ابتدای چشمه‌هایم را باز کردم روی پلک‌هایم  
در صحرایی افریقا چند کرکس به دیدار

مرگ کودکی دور میزدند

و ثانیه دست‌هایم در قطب سنفونی مرگ یخ‌ها را از  
نزدیک می‌گریست.

هنوز خواب‌های روی صورتم را خشک نکرده بودم که  
قهوه وارداتی برزیل جلوی دستم بود  
و قامت فکرم پیش دزدان

دریای کارائیب بود که حالا بنجول‌های چینی

را در بنادر آمریکا دست‌فروشی می‌کنند

می‌دانم که نشناختی

باورت می‌شود من از دست دوره‌گردی

در یک رومان آدرس شما را گرفتم

\_اما من واژه شما را بجا می‌آورم

(و باز ادامه می‌دهد)

\_من عاشقانه‌ترین معشوقه دنیا هستم

کاراکتری که در تمام شعرهایت راه می‌رود و تنهایی را...

\_اما این هنگامه حرف‌ها بوی بی‌مرزی می‌دهد

جهانی که تا اتفاق ما سطرها فاصلست

اینجا با هر نفس

نفس‌ت را بایگانی می‌شوند

می دانید که

لحظه های شهر ما تازه خودش را پیدا کرده و هنوز

خروار خروار خرافات از سرو کولش می بارد

دستت را به من بده باید به صبحهای چند

سطر انطرف تر برویم

(دستش را می گیرد و می برد)

\_وایسا یک لنگه از کفشم از این سطر مندرس پایین افتاد

(میان دود و تعفن زباله ها)

نگاه کن انگار کارتون خوابی آنجا مرده

(با اشاره)

\_حوادث زیر این سطر به ما ربطی ندارد

راوی چند سطر بعد را به خاطر حیثیت ملی پاک می کند

اما جای آن همچنان در متن مانده

سطر یک:عیش و نوش

سطر دو:هجوم عده ای معترض

سنگ شیشه

سطرها پایین میروند

اینجا سطر زیر خط فقر

فاحشه ها میروند

فاحشه ها می آیند

فاحشه ها می رویند

و کودکانی که مدهوش بوی نان اند.

زیر چراغهای تفکر

پلک های شب بارانی



هزارو چندمین دیدار

(با هم قدم زنان)

\_دیروز خطوط شاخص بورس در چین سقوط کرد

امروز بازار نفت ایران با تلاطم رو به رو شد

دیشب یک ایمیل از محال پایگاه فضایی ناسا انتخابات امریکا

را هوایی کرد

امروز شبکه های ماهواره ای را آهنگ های کردی چند

دقیقه سپید پوش کردند

می ترسیدم در این جهان لحظه ها

با اولین تلاطم فمینیست ها جایم را

یکی از دختران فشن شهر بگیرد

خودت خوب میدانید باور شهر بازیچه تقلید شده است

مامورها که نباشند

همه دختران شهر یک شبه فروغ می شوند

\_ ولی تپش این حرفها همچنان بوی بی مرزی میدهد

نکند کسی صدایمان را بشنود

باید به هنوز چند سطر آن طرف تر از خودمان برویم

آقا دو قهوه

(ما شما را نیز در این متن یا هر متن دیگر به خوردن یک فنجان قهوه

دعوت خواهیم کرد، فقط کافیست آدرس نگاهتان را به یکی از چراغ های متن آویزان کنید)

(ناگهان متن از پنجره به صدای دو کاراکتری ناشناس

در پیاد رو علاقه مند می شود)

... بگذار این بار خود شعر مناظره قدم هایمان شود

۱

شعر نگاهت را

سطر به سطر می بوسم

وقتی پشت پنجره

چشمهایمان خسته از نگاه میشود

۲

گاهی فکر می کنم

برای گفتن شعر باید بحانه باشد و

خیابانی که در انحنای سکوت امتداد دارد

گاهی من گذشته ام اما

شعر هست بی بحانه به یاد چشمهایت.

میروم قدری در عاشقانه ها قدم بزنم

حوصله شعر اگر طاق شد

به ساعت تپش بی قراری

وعده ما کافه داغ لبان تو

(ادامه خط دیالوگ ها)

\_چطور است بیایید برای همیشه

شبیه واژه واژه خودت شویم

آنجا که پنجره ای نیست

پنجره ای بکاریم

و آنجا که باران دیوارها به هم می رسند

میان تنهایی دستان هم نردبان شویم

\_ ولی خودمان را چه کنیم

در ماه هزاران دیوار تو در توست

قفس که باز باشد

باز میان انبساط قفس بزرگتر رها می شویم

\_اما گاهی به ادامه دادن باید ادامه داد

وزش قفس های تن را بگذار دربشان بسته

رویش پشت قدمهاست

جایی که کلمات جاری هستند

\_ولی رویش یک اتفاق ساده نیست

رویش در عصر کلمه راه می رود با خوابهای آرغوانی

مثل رویش ماه لب حوض

ترجمان نرگس ها  
مثل رویش شرکت های چند ملیتی

تجارت جهانی

سندیک های سازمان یافته  
مثل رویش دهکده الکترونیک بر لب مردی که می اندیشد  
رویش گاهی ما را صدا میزند به آنجا که معنایی هست  
اما در یک شبه رویش در سطرهای پشت سر  
جای که بازی های زبانی فلسفه ما را گم کرده بود  
شهر های ما بی کارخانه رویدند  
و سر هر سطر کارگری بیل بدست به جای علامت تعجب!  
\_ تو از کدام متن سخن می گویی  
زیر پایت را نگاه کن  
(تنها یک سطر مانده)  
یعنی ما دیگر باید از هم جدا شویم؟

بوووووووووو

بوووووووووو

\_ کامیون ها دارند یکی یکی میایند  
بگذار این سطر را هم بسازند

در قتل عام سروهای سر راه

سیمان

آجر

ماسه

... خانم بپا آجر روی سرت...

سطر پایان یافته را که قدم می زنند

هوایما ها میروند و می آیند  
تا آسمان را یک دست کنند  
(زنی نزدیک می شود)

\_سلام میشه من روسریم را در بیاورم  
شما یک عکس از من بگیری  
اخه من اولین بارمه میام ایران  
مواظب باشه کسی منو...  
(با افسوس)

\_نگران نباشید شهر پر از امسال شماینند  
(و افسوسی بلند تر)

روزی پشت این دیوارهای از من فرو ریخته  
جایی که آرزوهای کوچکم را با درناهای مهاجر پرواز دادم  
شاید جایی که در آن رویای شاعر افریقایی هنوز خواب دنیای بی  
استعمار را میدی

و در هرم پنبه زارهای آلاباما به آزادی رنگین پوستان می اندیشید  
آنجا بود که آدمی به هم تنیدگی دنیا می اندیشید  
و در آن فرا روی

جهانی بود به وسعت بومی شدن از هم  
که هر فرهنگ را سلاخ فرهنگ دیگر نمی نوشت  
آری آنجا بود که تنفس شعر را رقاصه ای در هند  
از سر عشق بیاد بوگام داسی رقصید  
و سطرهایی که با قاطرهای مست مرزهای کردستان  
برای بشریت قاچاق می شد

آنجا بود که تا حرف به حرف می آمد  
از خودش فرو میریخت و واقعیت من و تو  
پشت فرا ریشه ها

ریشه می

دواند

و هنوز بمب هسته ای مثل شکولات ساده بود  
و مرگ همسایه کوچکترین اتفاق در حوضچه رویش پروانه بود  
اتفاق که می افتاد/ یادمان می آمد وطن یعنی منو تو  
بی ما زمین ویرانه ای بیش نیست  
و از بزرگترها حرف جنگ که پیش می آمد  
کودکیان فرسنگ ها دور تر شیمیایی می شد  
و صدای شیون مادران و نوای دف ها  
تمام آن چیزی بود که ما را گره میزد به فرهنگی که  
دردهای مشترک در شریانهایش می دويد  
ناگهان بادهای مغربی که به کوچه های ما رسیدند  
سیب ها غلت خوردند و از متن افتادند  
و حاشیه تمام متن شد  
و تکرار یادمان آورد  
در خرده روایت های کوچکمان  
صبح ها با بغلی از بابونه ها  
با تبسم های زبان مادری  
به آغاز پرتوی درنا ها بنگریم  
و قلم به دست



نگذاریم

کودکی هیچ کسی فرسنگ ها دورتر شیمیایی شود  
و صرافت باغچه ای به دست علف های هرز استعمار شود  
اما در آن وضع که مرگ آرمان ها بود  
یادمان میرفت معیار شناخت از کجای قدمهای ما آغاز می

شود

و حقیقت هر متن را چه اندازه  
صحیح و چه اندازه غلط نوشته اند  
سرگردان در هر متن  
ابتذال ریشه می کشید  
و این بار بادهای مشرقی برخاستند  
و سیب ها بی توجه به جاذبه بازگشتند  
و در آن هوای هم افزا  
(خرده روایت و کلان روایت ها)  
فراروی شدند به سمت آنچه که  
تعالی در آن می اندیشید  
تا من و تو حالا  
و فردا تمام اهالی شهر  
و شاید فردا های دیگر تمام اهالی زمین  
تکه پاره های  $\geq$  انسان  $\leq$  شویم

۴

سطر که پایان می یابد  
در خلاء خود

معنایی ایستاده  
دستش را دراز می کند  
از آشنایتون خوشبختم  
خورشید یا ماه  
با عینک یا بدون عینک  
سطرهای عریان منتظر قدم های شما هستند.  
مونولوگ های خواننده:.....  
.....

سیما نوروزی

فراشعر رقص\_در\_باد

شکل باد

که اندامش میان کوهها

می لرزد..

لاغر و ضعیف

دخترانگی خود را

با اندام نحیف

\_تقسیم خواهم کرد برهیت باشکوه تو ،

مادر..



اندام های لرزان

لرزش صدا

گلی که میان مرداب  
نیلوفر پوشیده است

"متن در سطر های پدر"

\_هر چه دست و پا بزنی  
لعنتی تر است

\_مرداب را به صحبت نشسته ای!؟

\_واژه های تعصب...

مادرم پژمرد  
خواهر پژمرد  
و کودکانه ها در ضمیرم خشکید...



متن :  
به جلو

\_نه در کاراکتر نیلوفری وحشی همچنان مانده ام..

\_چقدر مرداب سر و رویت را..؟

\_بالا نمی رود  
مخاطب همیشگی پاراگراف هایم..  
این فقط حاشیه ی یک خاطره است..

\_لعنت به مرداب  
لعنت به حاشیه  
لعنت به بازی مارها  
جای نیش کمر بند های یک مرد  
که روی تن مادرم  
می خندند..



"پایان کبوتر"

آسمان حاشیه آبی

پاییز رقص برگ ها



تکه های ابر

گلوله های برفی



غروب طلایی



در دامنه های  
همیشه ی ابری الوند

کبوتر های عاشق  
بعد از تجربه قفس  
آزاد می شوند..

شبیه نیلوفرانه ها

که آرام و سبک  
از دل مرداب ها سوار باد می شوند...



قفس :

ضربدر چهارده

\_این همه سال و کدام معیار

\_شور

جوانی

عشق

آسمان :

ضربدر چهارده

\_چرا به گاه پرواز بالهایت را سیاه پوشانده ای!؟

\_شوری که شکست

جوانی ای که تباه

عشقی که مرد،

مگر به جز سیاه,  
توجیهی برای انفصال از زندگی هست!؟

\_پاراگراف بعدی!؟

\_ضربدر چهارده

نه

هشت

هفت

شش

پنج

"انهدام کاراکتر نیلوفر"

اثبات کاراکتر مرد اول

اثبات کاراکتر مرد دوم



\_جهانی از چتر!؟



\_گشوده به بارش چشمان یک زن  
مادر است و یک اشک  
مادر است و یک آه،

\_حتی یک پرده از آسمان!؟

\_شورش رفته است  
جوانی اش  
عشقش اش ..

\_ "چقدر در جهان بعضی قصه ها  
همه چیزهای یک زن  
بس محابا می رود"

لیلا ادبی

فراشعر دو\_زن

پیشانی :

سطرهای خالی از اعتماد

مولفین :

همسر اولش هستم جناب قاضی

همسر دوم هستم جناب قاضی



در توالی شرکت های ثبت شده اش

حسابهای ممتد بانکی

ماشین ها

اما حالا

مقابل پروانه ای که می گوید مونس مرا

اشتباهی گرفته ای..

حرفی ندارم  
جز سکوت...



"دو نفره تا باد.."

پاییز

مرد

خیابان

سیگار



پاییز

زن

پنجره

باران



چشمان بسته

کفش های حاضر



ازدحام ثانیه های مزاحم

سطح متعادل

پاراگراف ها..

گام اول :

\_پیچاند میان چادر عشقش را

\_همان مونس اشتباهی؟

\_نه... من اشتباه زندگی او بودم

گام دوم :

\_خوشبختی را بر کدامین چشم ها می شود تقسیم کرد

\_خوشبختی؟!\_

پرش ها  
به احمقانه ترین شکل  
درون گلوی زنی تنها  
گیج می روند...



شتاب هیجانی متن

کاراکتر دونده :

مردی آبی  
و پهلو هایی که در تلخ ترین حاشیه ها  
تیر می کشند...



مردی که از بازگشت درنده ی چرا ها  
به گلوی زنش رنج می برد

حتی یک شب را  
به آسانی نخواهد خوابید.

"تکامل تدریجی سطور"

چمدان ها  
در واژه های رفتن  
بسته بندی شده  
منتظر...

قصه شیرین یک پرواز :

\_"آجر های بالدار را که در بدنه ی ساختمان به کار برد  
می دانستم.."

همیشه در اوجیم

همیشه در رویا"



"سفیر صلح "

خورشید :

آسمان صاف

شهر خاکستری

پرنده ی عاشق



ماه :

آسمان زرد

شهر سیاه

پرنده ی بی بال



\_این گلو را به کدامین واژه می شود تقسیم کرد؟!

\_همان پرواز

منتها بی خبر از لحظه های خوش یک شکارچی ...

\_یعنی هنوز مانده بود به عاشقی اش؟!

\_فقط تا چیدن بالهای رویایی مان ...



الناز عباسی

فراشعر: چشمان\_پرنور

\_چشم هایش؟!\_

\_چشم هایم

دو تندیس درخشان

دو مصلوب بر تیرگی

و سرنوشت مهری ابدی

با تیغ های برآ



/در آستانه ی هجده سالگی/

و من

دختری

در نغمه سرای فریادهای هیس گونه...

[هیس...!]

\_چرا؟\_

\_هیس از فرداهایی که پرده ی کبود شب،

بر پنجره های روز

خیمه کرده اند!

/و تاریکی،

در کدام فردا سیاه تر است؟!/

حلقه های نور دیروز را،

امروز هاله ای ست بی فروغ



متن به اعتراض قیام می کند!

انگشت به سمت سطرهای خیس؛

(حزن این داستان چقدر آشکار است؟!)



قصه ی است پر غصه...

هجده پرده قبل تر

هجده بهار به خزان گراییده پیش تر

وقتی نبوغ و بلوغ

در چشم ها به ستیز برخاستند



قابله؛

\_تقلا نمی کند به زا،

اندامش را

مادر؛

\_در وحشت و درد،

ترس را جرعه جرعه می نوشد،

جیغ،

جیغ ها

در سرکشی رگ های حیاتم

و گریه هایش ملودی آرام قلب هاست...



//دو چشم باز//

. تولد

زخم زخم

. قلبی کوچک

. دختر

خون خون

. دلی روشن



چشم هایش اما... دو کاسه ی سرخ  
و سوزناکی ناله های شبانه،  
می شکنند  
بلوری مادرانه را در جناق سینه اش

ستاره ها

ن ق ط ه

ن - ق - ط - ه

چشمک می زنند قاصدک سپید رنگ نگاهت را  
و بال می زنند تا کهکشان ها  
پره های رقصان را در دنباله ها شان



هرم اولین تنفس:

\_بر بوم آغوشی مادرانه نقش بست

\_لمس های نارس؟

\_جوانه شدند بر نرمی تن،

بر خیزی گونه هایش



کلمه ها قوس بر می دارند

در نجواهای کش دار پُر ترک...

بر ریزی لب های فرشته ای...

و جیغ ها به سُخره می گیرند

هجوم پچ پچ های گنگ و گیج را...



میان سینه ی خورشیدی اش

می تپد،

دو تپله،

در پپله

دو سیاه شهلاهی بی انتها...

و بر لب های نسترن جاری ست؛

"فتبارک الله احسن الخالقین..."



[به هجدهمین (... ) بر می گردیم....]

اجبار در آینه

ق

د

می کشد

و تصویری هجده ساله را جوانه...

که نگرانی را بلعیده

و وحشت را از حدقه ی چشمانش

بالا می آورد...



آ

ی

ن

ه

تصویر محزون دخترک های دیروز را

در ذهن نگاهش

به تداعی می ایستد!

اینک اما

در تخیل صیقلی اش تپله هایی می درخشند

که آخرین تالو ها را  
بر نقره فامش می رقصند



انگشتانم:

بریل، نور

چشم هایم:

منادی، نور

سینه ام:

سرچشمه ی نور...

آریو همتی  
لاله پارسا

فراشعر مشترک

میانمار\_سال\_صفر

\_بودا را بیاورید..

و بودا  
در اتحاد مجسمه وارث با خداوند  
آرام و باشکوه  
برحقارت  
مردمانی که بشریت را  
شکل یک فریاد  
به لب می ساینند،  
لبخند می زند...

و می نگرد  
که چگونه حقوق یک انسان را



بر زبان او  
تلخ می چکانند...

راویان  
دسته بر سینه

به تعظیم نشسته اند  
سماع کلمه ها را  
در بودا  
در اتحاد  
در آسمان..  
/ /



و شاخ هایی  
ضرب در دو  
دو شاخه را کشید...  
از شمع برقی  
و بسته بندی شعله ها  
در خیال مردمی  
که دولا :  
لا..... لا....

\_برگردید،

کلمه ها را به شهروند هزاره ی اکنون

پیچ تند فریاد مردم :

"لا... لا..."

: اسلحه ها :

شعله های ممتد کوتاه

: قلب ها :

بسته های یخ زده

از احساس

\_آتش!!!



معاونت گسترش کشتن

کشتار نرگس ها

\_راخین؟!

\_قلبم آتش  
خانه ام آتش  
و دستانم به دامان کوچه  
آ  
و  
ی  
ز  
ا  
ن

\_نظم نهفته در تعظیم این الهه؟!

\_اهرام باگان اند..  
نشسته در عزای فرزندان محمد(ص)

سی و شش شعله ی ممتد  
قوم به قوم  
از قلبهاشان : آتش ...

از دهانشان : گدازه

پیرزنی  
که میان خون فرزندانش :

"این عزای اشرف اولاد آدم است"



\_جایزه اش را؟!\_

\_نوبل\_

برای عشق و صلح

و سالهایی

که از عمرش در زندان

در زنجیر گذشت..

به امید آزادی

کلمه ها ردیف :

نشان های برتر

جوایز صلح

دکترای افتخاری

در خواست اول :

"خانم سوچی عزیز"

حالا که نخست وزیر شده اید  
می توانیم از شما  
کمی حقوق بشریتان را  
با چاشنی گلوله  
با چاشنی باروت  
بخواهیم؟!

. امضا

احترام کنندگان به تمام عقیده ها  
. پسران محمد(ص)



روهینگیا :  
تکه های اندام لاله ها  
وحشی، و بیقرار  
بر جذابیت  
ناخودآگاه قوم مون  
می رویند..

تکه هایی که هر کدامشان  
برادری موسی  
برادری عیسی را

با اجدادشان فریاد می زنند..



از افق

بر نوک صخره طلایی

کودکانی از جنس کار

با دستانی

به درازنای یک مار

نه به آن رمق

باچشمانی به رنگ زغال

نه به آن تاب

با موهایی حریر گونه

نه به آن ظرافت

برای قاچاق تکه های اندام نحیفشان

زار می زنند..

ارکسترها

برای کسب جایزه لعل نهر

هفت شبانه روز

در اروپا تار می زنند..



درخواست دوم :

"خانم سوچی عزیز"

اگر می شود برایمان کمی از فلسفه زندگی را که خوانده اید،

میان گلوله های سربی

پیشکش کنید..

ما به گدازه های انسانیت بسیار وابسته ایم..

حتی در خاک

حتی در خون

. امضا

تحصن کنندگان حقوق نفس کشیدن بعد از چند قرن خفگی

چند قرن کشتار



مخاطبین ارجمند :

پیشنهاد ما این است که کتاب نامه های قاصدک ها را با در خواست

های ممتدی که در میانه متن سرباز کرده اند

جدی نگیرید...



میان سوره های اعجاز

فریاد بلیغ خداوند

بر یک خوشه ی گندم

بر یک سیب سرخ

و :

ه

ب

و

ط

میان ذهنیت خلاق یک موجود،  
که به وجود خودش آگاه می شود..

آه ای آیه های اعجاز

آه ای آیه های تکریم

چقدر بدوی ات

به سرعت نور اتفاق می افتد

در مردمانی

که در میانشان

زبان برمه ای سوت می کشد..



تابلو نقاشی

بابت این تابلو نقاشی تنها پسری حاضر شد پول پیر دازد آن هم پول های عیدیش

با چند خط ساده  
و پنجره کج و کوله  
لامپ صدی آویزان در آن  
نقاش پله های خانه را برای کشیدن خریدار گذاشته است.  
پسری از نردبان کبریتی رفته بالا و  
آنتن پشت بام را تنظیم می کند  
کلاغی روی شاخه درخت  
و حوض آب را  
می توان با دو ماهی قرمز جان ببخشید.



صبح بعد]

پسر خیره به تابلوی دیوار

و جای خالی پسری که از  
قاب چوبی آن رفته بود.

در فکر فرو می رود و چند دقیقه بعد با زمزمه:  
حالا چه کسی باید جای خالی او را پر کند  
زیبای کلاغ درخت را نیز کسی باور نخواهد شد.  
باید بروم

بروم به ماهی های حوض غذا بدهم و  
نردبان کبریتی را تا آنتن  
نه

تا آنجا که بتواند وزن مرا تحمل کند بالا بروم.

# فصل سوم: واژانه

آریو همتی

کلیم الله"

کاخ طلائی

شاه زر پوش

آبهای موج

سربازان مسلح

چشمان آتشین



عصا



درخت آتشین

سرزمین موعود

کتاب مقدس

جیبهای نورانی

هیکل سلیمان

خدیجه حسین پناهی

"مراقبه آسمان"

کوه کبوتر

. خورشید

دریا لاله عاشق



سایه ایوان

. ماه

زن      یاقوت کبود

هدیه قلبی یار

حقیقت یک رویا"

.      مادر

بطن      نور



.      خاک

ریشه      جوانه



.      ایران

پاسارگاد      کوروش

نیلوفر مسیح

"آسمان ممنوع"

عروسک

دختر

تفنگ

پسر



زن / مرد

پرواز بادبادکها؟

چوپی قبیلہ؟



چمری باد

دو جسد



رعنا زهتاب

"مرگ خاموش"

مادر

کودک

آغوش



لرزه

لرزه

زمین

لرزه

لرزه



یک آغوش آوار

فرنگیس اسدی

"نابودگر"

زمین

آسمان

دریا

انسان

تور

تفنگ

تله



فسیله‌ها

نیلوفر مسیح

"حجاب"

ماه

بید

گیسوی پریشان



ابر

بید پریشان

روسری

اقدس نگاهداری

"مهرگان زرد"

برگ

برگ باد برگ

برگ باد برگ باد برگ

برگ باد برگ باد برگ

برگ باد برگ باد

برگ باد برگ

ر

ی

ز

ا

ن



ب  
د  
م  
گ  
آ  
د  
م  
ب  
ر  
گ



نیم سرده

ویرایش جشن

نیم سرده : نام بردن ابوریحان بیرونی از روز شانزدهم مهرماه  
به عنوان نیم سرده یا نیم سال  
ویرایش جشن : جشن مهرگان ( ویرایش ) در روزهای آغازین  
فصل پاییز برگزار می گردیده است

الناز عباسی

پیچ عاشقی"

مرد زن

. لسیب



لسیب لسیب

. حوا

لسیب لسیب



. لسیب

زن

مرد

فرزانه اکبری

زندگی دو گانه یک شاعر"

سایه

دیوار

. چشمان بی سو



شراب

شعر

. شب رویایی



دیوار واژه ها

سایه ی انگور

ثنا صمصامی

....

ابر	ابر
	ا
ابر	ابر



باران	باران
	پنجره
باران	باران



دریا	دریا
	.
دریا	دریا



رويا کارپسند

تراژدی بندر"

درياي آرزو

موج بيقرار

دل شکسته



تور بي ماهي

صياد غمگين

اجاق خاموش



روزهای طوفانی

شب های یخ زده

سمیه شگری

"تعالی"

نور

آسمان

ملک



سایه

زمین

انسان



محراب

قبله

خدا

مریم ناظمی

"یکطرفه"

خیابان

پاییز

زخمه

عشقی آتشین

دو قلب افتاده

لیلا ادبی

"دو نفره تا باد.."

پاییز

مرد

خیابان

سیگار



پاییز

زن

پنجره

باران



چشمان بسته

کفش های حاضر

سیما نوروزی

"پایان کبوتر"

آسمان حاشیه آبی

پاییز رقص برگ ها



تکه های ابر

گلوله های برفی



غروب طلایی

الناز عباسی

"دو چشم باز"

. تولد

زخم زخم

. قلبی کوچک



. دختر

خون خون



. دلی روشن

مریم ناظمی

"برگ ریزان"

پنجره

خانه

. دو کبوتر

زن

مرد



. دو کبوتر

ثنا صمصامی

"یک آسمان غیبت"

خورشید

ماه .

ابر .

باران .



کسوف

. خسوف

. صاعقه

. سيل



. انتظار

. انتظار

. انتظار

. انتظار

سمیه شکری

"زمین مظلوم"

دیوار خسته شب برهنه

شورش بادها



شانه لرزان نعره آسمان

ابر باران زا



شقایق وحشی کبوتر عاشق

حادثه پا به ماه

لیلا ادبی

"مرگ یک نویسنده"

زن

آغوش

سکوت



سیگار

آزادی

سکوت



شراب

رويا

سكوت

ثنا صمصامی

"اعجاز کلمه"

آسمان

آسمان

کبوتر

آسمان

آسمان



زمین

زمین

زیتون

زمین

زمین





سفیر آزادی

الناز عباسی

سلاخان عاشق"

فصل اول :

آسمان صاف

زمین سبز

گله ی اسب ها

مردان عاشق



فصل دوم :

قندیل آویزان

زمین سفید

اسطبل بی کاه

مردان خسته



فصل سوم:

آسمان سرخ

زمین سرخ

اسطبل خالی

چشمان پر خون

هدیه قلبی یار

تب سرد"

شاعر

سیگار

رژه ی واژه ها

متن های سیاه



آسمان کاغذی

دالان کبود

روان مجاله

قلمرو سیاه چالها

آریو همتی

عروس آذر"

. بادها :

. رقصنده

. شعله ها :

. خاموش

چشم های گرم



دستان یخ زده

. آتش :

یک رویا

شهر :

سفید پوش



اتاق های لرزان

دختر

پل های شکسته



بطری نفت

ذهن پریشان

دسته ی هیزم ها

فرسامه پارسا

مادر کرد"

پسر :

پیراهن سفید!؟

غرش تفنگ ها!؟



سربازان مسلح

کاسه ی آب



چشمان پر خون

حسین صدی ۹ ساله

سه فصل عاشقی"

زن

روسری

گل



زن ا

اسب

باروت





زن

آسمان

تندیس

ترجمه ی واژانه رقص زمین به زبان کردی\_باتشکر از بانو آوین کلهر\_  
تقدیم به داغ دیدگان زلزله ی سرپل نهاب و ازگله

ئنا صمصامی

هه لپه رکی زیق

شه و

□

پیا

مال

□

مانگ

پیا

کووچه

□

خراوه

ژن ا

منال

خراوه

□

کووچه

پیا

خوه پ

□

مآل ویران

پیا

□

شه و

مژده افشار

باران عشق "

کلیسا کلیسا

. ناقوس

کلیسا کلیسا



صلیب عاشقی

کبوتر سفید



. ناصری

کبوتر؟!

صليب؟!

عاطفه دادویی

یک شب"

آسمان :

ابرها گله های اسب

صاعقه رژه ی الهه ها

دانه های برف

سطرهای قندیل



زمین :

خانه پنجره ی باز

باد رقص پرده ها

گلدان شکسته

کودک گریان



لاله پارسا

ازگله\_سال صفر"

خانه

پدر

مادر

بچه ها

جشن تولد



ز

ل

ز

ل

ه

.



دیوار

مردمردده

.

کودک گریان

سفره خونین

پرچم سیاه

.

رویا کارپسند

رنگ خدا"

شب :

دو عاشق

بوسه های خشکیده

تن های خاک آلود



روز :

دو ماهی

رویاهای دریایی

فلس های بی جان

لیلا ادبی

یک آسمان آزادی"

آوار

آوار

نوزاد

.

آوار

آوار



باد های بی محابا

برگ های رقصان



افق روشن فرشته ها

. کبوترعاشق

## فصل چهارم: نقد و آژانه

کارکرد\_فرم\_در\_واژانه\_با\_نگاهی\_به\_واژانه\_های\_آریو\_همتی\_2\_به\_قلم\_فرزانه\_اکبری

همانگونه که در متنی با عنوان کارکرد فرم در واژانه به قلم بانو یاسمن احمدی دیدم اینجا سعی در بسط مسله فرم در واژانه داریم...

ابتدا گوشه ای از گفتگوی نگارنده با جناب آقای آریو همتی را بخوانیم:

ف.ا: جناب همتی آشنایی شما با واژانه چگونه و چه زمانی رخ داد؟

آ. ه: سال نود بود که با مطالعه چند واژانه از جناب استاد آذربیک با این ژانر آشنا شدم ...

-از چه زمانی به نوشتن واژانه علاقمند شدید!؟



\_از سال ۹۵ با همت بانو نیلوفر مسیح اولین بار به شکل جدی به  
واژانه پرداختیم ...

\_کمی راجع به واژانه های دیداری بگویید

\_واژانه های دیداری اولین بار با واژانه هلی عروج و فراروی  
شکل گرفت..چون هنوز قضیه بسط داده نشده بود برخی دوستان  
موضع گیری کردند اما با تایید شخص جناب استاد آرش آذربیک ،یک  
پنجره ی جدید در واژانه و واژانه نویسی گشوده شد

جناب استاد آذربیک برخی از این واژانه های فرمی را به دلیل شکل  
های خاص که داشتند واژانه های دیداری نام نهادند

-جناب همتی کمی راجع به فرم این دو واژانه توضیح می دهید..

در عروج که نقد آن را هم بانو لیلا مری نوشته اند :

"عروج"

خدا

قله

پله

پله

دشت

E

D

C

B

A

ما با شکلی پله گونه مواجهه هستیم  
که تصویر دشت دامنه کوه میانه و قله اش را هم همزمان تداعی  
می کند

\_اگر امکانش هست بفرمایید چگونه به این کار رسیدید!؟

\_وقتی که از سر زمین پیاده به سمت روستا می آمدم به دشت ها  
که نگاه می کردم شوری در من بوجود می آوردند با نزدیک شدن به  
کوه یک آن در یک تصویر واحد دشت دامنه کوه میانه و قله اش را  
دیدم

و آبی بیکرانی که همه جا را یک آن پوشاند ..  
با خودم فکر کردم که چقدر زیباست اگر می شد از نقطه ای که

هستم گام بعدی را به دامنه کوه بگذارم و با همین سرعت از کوه  
به سمت آسمان حرکت کنم..

این تصاویر در ذهنم به عقب برگشت .. و دوباره مرور کردم ..  
شوری عجیب برای حرکت در من شکل گرفته بود ...

ناگهان تصویری از معراج پیامبر در ذهنم شکل گرفت و وقتی به  
خانه رسیدم سعی کردم این تصاویر و تداعی رو عینیت ببخشم ...  
و عروج شکل گرفت

\_دوباره فراروی هم توضیح میدید!؟

\_فراروی برخلاف عروج تجربه ای عرفانی و یا مربوط به طبیعت  
نبود

اما تجربه ی اجتماعی جذابی بود برای عبور از جنسیت های مرد  
\_زن و حرکت سمت ارزشهای فراروی انسانی

که توانسته بودم تیوری جنس سوم را هم در آن به کار ببرم

در این کار در هر اپیزود چهار کاراکتر به اطراف یک کاراکتر حلقه  
بسته اند

A

A

B

A

A

که تداعی در دیوار بودن زن در اپیزود دوم بسیار متاثر کننده است..  
لااقل برای خودم اینگونه بود..

\_نظرتان راجع به فرم را در مصاحبه با آقای ایزد پناه خوانده ایم  
اما باز می خواهیم توضیح دهید...

\_ببینید فرم یک پدیده مستقل و قایم بالذات نیست..  
فرم در تمام هستی هم افزا با محتوا و ساختار پدیده ها شکل  
گرفته است

در تمام هستی ،خورشید ،ماه ،درخت ،گل، کوه ،ماهی،انسان و...این  
هم افزایی فرم ،محتوا، و ساختار وجود دارد.  
در ادبیات هم اینگونه است..

نه فرم اصالت دارد نه محتوا نه ساختار بلکه اصالت با جنس سومی  
است که از هم افزایی آنها در یک اثر منسجم و فرارو شکل می  
گیرد..

\_می شود کمی راجع به این هم افزایشی بیشتر توضیح دهید!؟

\_برای نمونه واژانه مسیح عاشق رو مرور می کنیم :

"مسیح عاشق"

خورشید

کلمه

روح

فرامرد

کبوتر

گل پنج پر

در این کار اول اینکه از لحاظ ساختاری قرار گیری یک گل ،یک پرنده\_از حیوانات\_ و فرامرد و همچنین روح و کلمه و خورشید که ارتباط ریز این کاراکترها باهم چون مسیح ع با نماد هایی چون کبوتر و گل پنج پر و یا خورشید می شناسند.. اما فرم کار وقتی از دور به آن نگاه می کنیم تصویر یک صلیب را می بینم

و از لحاظ محتوایی که تصویری که کاراکترها می سازند تصویر خود مسیح ع است بر روی صلیب.. خورشید چهره مسیح است و دو بازوی او که کلمه و روح است ... او فرامردی است که شبیه کبوتر در اوج است و شبیه گل پنج پر زیبا..

نقد این کار را هم دوستانی انجام داده اند اما نکته ای که در نقدها پنهان بوده بحث ساختار و ارتباط ریز کلمه ها باهم هست .. این هم افزایشی ها در فرم محتوا و ساختار ما را با یک اثر مواجه می کند , که دیگر جنس سومی است از این سه...

خوب همانگونه که قسمت هایی از گفتگو با آقای همتی را خواندیم

باید کارهای دیگری را نیز از او اضافه کرد که مهمترینشان ذوالفقار در خون است

ذوالفقار در خون"

. خورشید

سینه سرخ پروانه عاشق

آریوهمتی:

. غروب غم انگیز

. خنده ی ابلیس

. رقص خون

. یک گلوی پاره

. یک سر بریده

.

. A

B C



. D

. E

. F

. G

. H

در این کار ما واقعه کربلا را با تصویری از ذوالفقار میبینیم. ذوالفقار شمشیر حق است و طبعاً فرزندان مولا علی ع وارثان حقیقت او هستند.

در خون نشستن ذوالفقار تصویر تلخ و تراژدیکی از در خون نشستن حقیقت در بیابان کربلاست ...

که هم افزایی فرمی محتوایی ساختاری که جناب همتی گفتند در آن کاملاً پیداست

شکل کلی اثر تصویری از شمشیری است که دارای دو سر است..  
دو سری که خون آلودند..

تصویر تکان دهنده واقعه کربلا و استفاده فرمی از شمشیر مولا علی  
ع جانی دوباره به این تراژدی بشریت داده است..

همانگونه که در متن بانو احمدی هم بود فرم ها ؛در زندگی ما  
کارکرد ویژه ای دارند

و افرادی که به موفقیت های ادبی می رسند کسانی اند که از فرم  
هایی که در زندگیشان هست و در زندگی شان عینیت دارد استفاده  
می کنند

یا اگر در زندگیشان هم نبوده باز درک درستی از فرمها دارند..

ما نمی توانیم بی تفاوت به موقعیت زیستی خود یا حتی با پشت  
کردن به آن به موفقیت برسیم..

راه موفقیت شناخت دقیق خود و موقعیت خود و بسط دادن و  
عینیت بخشیدن به آن است...

آریوهمتی:

کارکرد\_فرم\_در\_واژانه\_با\_نگاهی\_به\_واژانه\_های\_آریو\_همتی\_3\_به\_قلم\_الناز\_عباسی

معنویت\_و\_فرم :

باتشکر و قدر دانی از بانو یاسمن احمدی و بانو فرزانه اکبری که بحث فرم در واژانه را با نگاه به واژانه های جناب آریو همتی بسط دادند..

در این مجال به دست آمده به نقش معنویت و به شکل اخص مذهب و کارکرد آن در فرم های واژانه در واژانه های جناب همتی می پردازیم..

ابتدا پرسش و پاسخ کوتاه نگارنده با ایشان :

النازعباسی : جناب همتی اگر امکان دارد کمی راجع به مقوله مذهب در متن های عریان پردازید...

آریوهمتی : مکتب اصالت کلمه بامذهب هم به همان شیوه ای که با

فلسفه، عرفان، اجتماع و ..مواجهه میشود با دیدی مثبت سراغ آن می رود. همیشه مکتب اصالت کلمه نگاهی مثبت به مذهب داشته است به شکلی که طبق نظرهای مطرح شده از جناب استاد آذربیک همواره از قرآن کریم به عنوان مهمترین پتانسیل های کلمه در طول تاریخ نام برده شده است..و آنها اوج عریانیت ادبی اند..ما هم طبعاً پیرو نظرگاه مکتب اصالت کلمه نسبت به مذهب به عنوان مهمترین دستاورد بشریت در طول تاریخ مثبت می اندیشیم..

\_جناب همتی ماقبلا نقدهایی از کارهای واژانه تان خواندع ایم اما اگر امکان دارد خودتان توضیح بدهید که مذهب چه نقشی در کار شما دارد!؟

\_برای مثال سه واژانه را مثال می زنم ..مسیح عاشق ,ذوالفقار درخون و کلیم الله

\_فرم در آنها چگونه است!؟

\_در مسیح عاشق از فرمی استفاده شده است که تصویر یک صلیب است..

A .

B C

D .

E

F

در واژانه ذوالفقار درخون" فرم آن تصویر شمشیر مولای متقیان علی  
ع یعنی ذوالفقار است ..

. A

B C

. D

. E

. F

. G

. H

و در واژانه کلیم الله که هنوز نقدی بر آن نوشته نشده است از  
یکی از معجزه های این پیامبر الهی یعنی شکافتن رود نیل با عصا  
استفاده شده است..

A

B

C

D

E



F



G

H

I

J

K

در این کار f در جایگاه عساقرار دارد که کل متن یعنی تصویر رود را نصف می کند. مربع ها در این متن محل شکافتن رود هستند..عصا هم خود عصا هست که رود را شکافته هم جانشین کاراکتر موسی و هدایت شدگان یهود است که مشغول عبور ند..

\_چگونه به این فرم دست یافتید!؟

\_این بار در کوه معجزه های حضرت مرسی ع را مرور می کردم که عصا در ذهنم مجسم شد و اینکه باید متنی خطی بنویسم که عصا نقطه میانی و مرکزیت را در آن داشته باشد..و بعد به این فکر کردم که نیمه اول متن مظاهر فرعون و نیمه ی بعد از عصا هم مظاهر موسویان باشد..

\*\*\*\*\*

خوب حالا می خواهیم جدا از مولف نشانه های معنوی و به شکل اخص مذهبی را در متن ها بررسی کنیم..

در مسیح عاشق علاوه بر شکل صلیب که از مهمترین نشانه ها و

سنبل ها در مسیحیت است عناصر سازنده متن هم با داستان هم سو و مرتبند..

در ذوالفقار در خون هم کشتار وحشیانه ی امام شیعیان \_سیدالشهدا\_ توسط دنیا گرایان را به شکل یک تراژدی تلخ می بینیم..

در واژانه کلیم الله که همانگونه که جناب همتی گفتند با سه قسمت پیشا عصا عصا و پسا عصا روبه رو هستیم ..در قسمت اول مظاهر فرعونى و در قسمت آخر مظاهر یهودیت را نظاره گر هستیم..

البته علاوه بر این واژانه های مذهبی در واژانه عروج هم باز این معنویت است که تعیین کننده است..فرم پله کانی کار و حرکت از پستی به ارتفاع در جهشی عارفانه مخاطب را به عینه با سلوک مواجهه می کند..

نقدِ رویا\_کارپسند\_بر\_واژانه\_ای\_از\_فرسامه\_پارسا

" تکامل "

. انگور

قطره قطره

. شراب



شاعر

بیت بیت

شعر





. من

کلمه کلمه

چشمات

---

در این کار از بانو پارسا ما با یک واژانه غیر دستوری مواجهه هستیم..

برای شروع ابتدا عنوان که "تکامل" است به ما می گوید که در متن با حرکتی در جهت تکامل کاراکترها روبه رو خواهیم بود..

اپیزود اول : در این اپیزود ما با کاراکتر انگور روبه رو هستیم که در مرحله بعد به دو قطره و نهایتا به شراب بدل می شود..

این اپیزود تصویری از تکامل کاراکتر انگور است که به عینه  
میبینیم..

اپیزود دوم : در این اپیزود با کاراکتر شاعر مواجهه می شویم و  
سپس دو بیت و نهایتا شعر شکل می گیرد و این اپیزود هم ما  
شاهد تکامل کامل کاراکتر هاییم..

اپیزود سوم : کاراکتر "من" خود مولف که در مرحله بعد دو کلمه و  
سپس "چشمانت" یا چشمان محبوبش می آیند و ما میبینیم که عشق  
نهایت تکامل است..

ساختار در متن :

اپیزود اول انگور ،قطره ها و شراب با هم مرتبط هستند و در یک  
گروه واژگانی اند..

اپیزود دوم شاعر و بیت ها و شعر هم در کنار هم و لازم و ملزوم  
هم اند

و در اپیزود سوم خود مولف با کلمه ها و معشوقه اش همان  
نزدیکی دو گروه واژگانی اول را دارد..درواقع با دو اپیزود اول  
مولف توانسته شکل عشق خود را برای مخاطب جا بیاندازد..

فرم در متن :

A .

B B2

C .

فرمی که در متن است تقریباً شکل لوزی است که ضلع بالا ما با کاراکتر مواجه هستیم و دو ضلع میانی که در یک راستا هستند ادامه مسیر کاراکتر برای رسیدن به ضلع پایین یا پایانی است.. که شکل تکامل یافته ی هر ایزود است..

شراب تکامل انگور ،شعر تکامل شاعر وچشمان محبوب هم تکامل عاشق...

این تکامل در :

اولی با قطره ها

دومی با بیت ها

و سومی با کلمه ها محقق شده است..

نقد بانو لیلا ادبی بر واژانه مرگ معشوقه از آریو همتی

"مرگ معشوقه"

سایه سایه سایه

دو صندلی



ابر



صندلی خالی

باران باران باران

---

در این واژه غیر دستوری، از جناب همتی با عنوان مرگ معشوقه  
مواجهه می شویم و منتظر یک تراژدی هستیم ...

اپیزود اول :

سایه سایه سایه  
دو صندلی

شکل افقی قرار گرفتن سه سایه، نشان دهنده یک وضعیت سراسر  
آرام است..

و در ادامه آن دو صندلی که منجر به شکل گیری بار رمانتیک متن  
می شوند..

در این اپیزود شاهد یک عاشقانه آرام هستیم..

اپیزود دوم :

ابر

کلمه ابر مهمترین کارکرد را در متن دارد..وجود ابر نشان دهنده اتفاق بعدی است..اینجا ابر برای نشان دادن تاثیر یک کلمه بر کلمه های قبل و بعد بخوبی بهره برده شده است..و متن به دو مرحله پیشا ابر و پس ابر تقسیم می شود..

اپیزود سوم :

صندلی خالی

باران باران باران

در اپیزود سوم ابر درواقع آنچنان تاثیرش را گذاشته که صندلی ها از عاشقانه خالی شده اند..وباران مشغول باریدن است..

اینجا کلمه ها بار معنایی خودشان را در متن به فعلیت می رسانند.. اپیزود اول همانگونه که گفته شد یک عاشقانه آرام است و متعاقب آن , باران این عاشقانه را به هم می ریزد..ابر میتواند هر گونه ناملا یقات, ناسازگاری ,کدورت و هر پدیده ی منفی دیگری باشد و باریدن باران در پایان متن چند معنای توام دارد..

یک نشان دهنده تغییر فضای متن

دو نشان دهنده شستن عشق از فضای متن

سه نشان دهنده گریه عاشق و معشوقه در دوری از هم..

فرم در متن :

قرار گرفتن سه سایه در امتداد افقی هم ,

دو صندلی ,

ابر

صندلی خالی

تکرار سه باره باران

فرم در متن را شکل داده است:

A      A2      A3

B      C

D

E      F

G      G2      G3

در این فرم نقطه D متن را به دو قسمت هم شکل و قرینه تقسیم می کند...

این فرم با محتوا چه نسبتی دارد؟! اینک سایه یا آرامش افقی و در امتداد هم است و باران در آخر متن باز ممتد است و سراسری ... عاشقانه یی که با صندلی شکل گرفته قسمت کوچکی از جهان است و این عاشقانه و با یک ابر می شکند... ابر ناملايمات است که تک کلمه ای بودنش در اپیزود میتواند ما را به این واقعیت برساند که برای جدایی یک بهانه کوچک گاهی کافیت...

و حالا به عنوان متن برمی گردیم ... مرگ معشوقه...

می بینیم که بار معنایی تمام متن عوض می شود... ابر در واقع مردن معشوقه است... که بعد فضا را بارانی می کند... و این برداشت های چند گانه از کلمه ها به ادبیت متن کمک می کند...



کارکرد\_فرم\_در\_واژانه\_با\_نگاهی\_به\_واژانه های\_آریو\_همتی\_3\_به\_قلم\_الناز\_عباسی

معنویت\_و\_فرم :

باتشکر و قدر دانی از بانو یاسمن احمدی و بانو فرزانه اکبری که بحث فرم در واژانه را با نگاه به واژانه های جناب آریو همتی بسط دادند..

در این مجال به دست آمده به نقش معنویت و به شکل اخص مذهب و کارکرد آن در فرم های واژانه در واژانه های جناب همتی می پردازیم..

ابتدا پرسش و پاسخ کوتاه نگارنده با ایشان :

النازعباسی : جناب همتی اگر امکان دارد کمی راجع به مقوله مذهب در متن های عریان بپردازید...

آریوهمتی : مکتب اصالت کلمه بامذهب هم به همان شیوه ای که با فلسفه ،عرفان،اجتماع و ..مواجهه میشود بادیدی مثبت سراغ آن می رود. همیشه مکتب اصالت کلمه نگاهی مثبت به مذهب داشته است

به شکلی که طبق نظرهای مطرح شده از جناب استاد آذریک همواره از قرآن کریم به عنوان مهمترین پتانسیل های کلمه در طول تاریخ نام برده شده است.. و آنها اوج عریانیت ادبی اند.. ما هم طبعاً پیرو نظرگاه مکتب اصالت کلمه نسبت به مذهب به عنوان مهمترین دستاورد بشریت در طول تاریخ مثبت می اندیشیم..

\_جناب همتی ماقبلا نقدهایی از کارهای واژانه تان خواندع ایم اما اگر امکان دارد خودتان توضیح بدهید که مذهب چه نقشی در کار شما دارد!؟

\_برای مثال سه واژانه را مثال می زنم ..مسیح عاشق ,ذوالفقار درخون و کلیم الله

\_فرم در آنها چگونه است!؟

\_در مسیح عاشق از فرمی استفاده شده است که تصویر یک صلیب است..

A .

B C

D .

E

F

در واژانه ذوالفقار درخون" فرم آن تصویر شمشیر مولای متقیان علی  
ع یعنی ذوالفقار است ..

. A

B C

. D

. E

. F

. G

. H

و در واژانه کلیم الله که هنوز نقدی بر آن نوشته نشده است از  
یکی از معجزه های این پیامبر الهی یعنی شکافتن رود نیل با عصا  
استفاده شده است..

A

B

C

D

E



F



G

H

I  
J  
K

در این کار f در جایگاه عساقرار دارد که کل متن یعنی تصویر رود را نصف می کند. مربع ها در این متن محل شکافتن رود هستند. عصا هم خود عصا هست که رود را شکافته هم جانشین کاراکتر موسی و هدایت شدگان یهود است که مشغول عبورند..

\_ چگونه به این فرم دست یافتید!؟

\_ این بار در کوه معجزه های حضرت مرسی ع را مرور می کردم که عصا در ذهنم مجسم شد و اینکه باید متنی خطی بنویسم که عصا نقطه میانی و مرکزیت را در آن داشته باشد.. و بعد به این فکر کردم که نیمه اول متن مظاهر فرعونی و نیمه ی بعد از عصا هم مظاهر موسویان باشد..

\*\*\*\*\*

خوب حالا می خواهیم جدا از مولف نشانه های معنوی و به شکل اخص مذهبی را در متن ها بررسی کنیم..

در مسیح عاشق علاوه بر شکل صلیب که از مهمترین نشانه ها و سنبل ها در مسیحیت است عناصر سازنده متن هم با داستان هم سو و مرتبطند..

در ذوالفقار در خون هم کشتار وحشیانه ی امام شیعیان  
\_سیدالشهدا\_ توسط دنیا گرایان را به شکل یک تراژدی تلخ می بینیم..

در واژانه کلیم الله که همانگونه که جناب همتی گفتند با سه قسمت  
پیشا عصا عصا و پسا عصا روبه رو هستیم ..در قسمت اول مظاهر  
فرعونی و در قسمت آخر مظاهر یهودیت را نظاره گر هستیم..  
البته علاوه بر این واژانه های مذهبی در واژانه عروج هم باز این  
معنویت است که تعیین کننده است..فرم پله کانی کار و حرکت از  
پستی به ارتفاع در جهشی عارفانه مخاطب را به عینه با سلوک  
مواجهه می کند..

# فصل پنجم: غزل و غزل مینی مال

آریو همتی

مریم سلام,شاخه گل باغ آسمان  
امشب بیا کنار دل زخمی ام بمان

رویای عاشقانه ی شبهای مشرقی  
من را ببر به آنسوی دریاچه زمان

تاشاه ماهی غزل تازه ام شوی  
تا پیش تو بیایم با باله های جان

دریا نه جای ماست بیا همسفر شویم  
تا آنسوی توهم سرخ ستارگان

دوشیره تمامی گلهای دشت نور  
روییید با تو در دل من عشق,ناگهان

با تو همیشه روی خط سرخ زلزله است  
هرجای روح عاشق,هرجای این جهان

وقتی که چای میخوری از فرط اشتیاق  
بر لرزش لبان تو میرقصد استکان

هرجای این جهان بروی مریم منی  
و ختم می شود به تو همواره داستان

همراه تو می آیم تا اوج قصه ها  
حتی اگر سفر بکنی سوی باستان

انکار کن مرا ولی از پیش واقفم  
بسته شده است عقد من و تو در آسمان



متین)زهرا) غلامی

کودکی شاید درونم عاشقی لجاز باشد  
دوستش داری و او پاکوب یک ابراز باشد

دوری از من، چشم هایت مثل خورشید است اما  
سهم من هر صبح باید از نگاهت ناز باشد

تا نفهمیدند مردم می شود کمتر بخندی؟  
بین ما باید صدای خنده هایت راز باشد

دوستم داری، بگو دیگر، که این انصاف نیست  
قلب من هی در پی این لحظه ی پرواز باشد

انتظارت را کشیدن بس که شیرین است باید  
وقت های خواب حتی چشم هایم باز باشد

می زنی ناکوک و دل باید به سازت هی برقص  
دوست دارد تا ابد بازیچه ی این ساز باشد !!

مریم ناظمی

بالا بیاور استخوان دردی که داری را  
بالا بیاور بغض های بی قراری را

هرقدر میخواهی بچین از میوه ام اما  
با من بمان و در نزن باغ کناری را

با الکی که پشت لبهای تو پنهان است  
از من بگیر امشب تمام هوشیاری را

پیراهنم را باز کن آهسته آهسته  
حالا بزن بر سینه ام آن زخم کاری را

بگذار بعد از سالها شیرین کند این بار

آغوش تو تلخی این چشم انتظاری را

بیرون بکش از انزوای خانه این زن را  
این عاشق دیوانه ی از خود فراری را

بغضی که بالا آمده جان بوده می فهمی؟  
بالا بیاور آن همه شب زنده داری را

مریم ناظمی

گریه های تلخ او با ادعایش جور نیست  
عاشقم اما هوایم با هوایش جور نیست

گر چه تا فصل رسیدن یک قدم مانده ولی  
صبر با اصرار بی چون و چرایش جور نیست

خواستم معشوقه ی تنهای او باشم، نشد  
بخت من با مصلحت های خدایش جور نیست

با تمام دردهای او صدایم جور بود  
با من درد آشنا اما صدایش جور نیست

کاسه ی اشک خودم را ریختم پشت سرش  
زیر لب خندید و دیدم خنده هایش جور نیست

پشت هم اسم مرا آهسته نجوا کرد و رفت  
رفتنش با ذکر جانسوز دعایش جور نیست

دوستت دارم فقط یک ادعای کذب بود  
تیتراهای زندگی با محتوایش جور نیست

مریم ناظمی

جهان بی تو برایم شبیه ویرانیست  
بدون تو غزم یک بلوک سیمانیست

چقدر بی تو تمام دقیقه ها یلداست  
چقدر بی تو زمستان شهر طولانیست

دل و دماغ نوشتن نمانده بعد از تو  
و روزهاست که کارم سکوت درمانیست

نه اینکه فکر کنی اهل نق زدن باشم  
هوای حوصله ام مدتی ست بارانیست

دلم رباعی خیام ،کوچک و غمگین  
غمم قصیده ی بی انتهای خاقانیست

به جرم اینکه دلم را به باورت دادم  
شکنجه می شوم ای ماه....این چه تاوانیست؟

کنار دفتر شرم به خواب خواهم رفت  
اگرچه بی تو امیدی به صبح فردا نیست....

مریم ناظمی

این چه صبحیست که بی روی تو آغاز شود  
جای خالی تو و غصه هم آواز شود

نام تو میبرم و می شکنند بغض گران  
که چنین پیش همه مشت دلم باز شود

خسته ام بی تو از این همه ی بودنها  
روح آسیمه سرم عاشق پرواز شود

سالها گشته ام و دیر به دست آمده ای  
چه کنم جز تو کسی نیست که همراز شود

رفتی و تا به ابد همدم پاییز شدم  
با چه خطی بنویسم که غم ابراز شود



زرتشت محمدی

«لیلی»

بی تو در آغوش ما نایاب دیگر نیست لیلی  
آسمانم تنگ و شب مهتاب دیگر نیست لیلی

از ازل در چشم رندان کیش عاشق کافری بود  
جز به چشمت دل به دینی تاب دیگر نیست لیلی

بس زدی بالا و پایین، راست گم شد چپ نماند  
از فراسوها مگر مضراب دیگر نیست لیلی؟!

عاقلان گفتند فصلی سبز طی کن، عشق وهم است  
فصل دیگر بی شما مرداب دیگر نیست لیلی؟!

هرکه در عشقت حضوری سرخ دارد کعبه گم کرد  
چین دامانت مگر محراب دیگر نیست لیلی؟!

فکر بدنامی نکردم عاشقی پروا ندارد

عاشقی جز جان سپردن خواب دیگر نیست لیلی؟!

بارها در یافتی من را که در انبوه اشکم  
بار دیگر هان مگر درباب دیگر نیست لیلی؟!

چهره عریان کن ببرد یوسف از مهتاب تو دست  
دست ما درحلقه ی ارباب دیگر نیست لیلی

غزل ناتمام از مجموعه لیلا زانا

آرش آذربیک

راستی گل به نام هم زیباست

آسمان سرخ فام هم زیباست

در سیاهی همیشه زشتی نیست

زاغک پشت بام هم زیباست

چشم ها را که شاعرانه کنیم

چهره ها با جذام هم زیباست



شعرم اینجا تمام شد اما ...

این غزل ناتمام هم زیباست

آریو همتی

غزلمینیمال راوی\_هنوز\_نوزاد\_است

در زیر موج آواری,کودک به گریه افتادست

مادر گرفته خاموشی,بابا که محو رخدادست

راوی برای این تلخی ,چشمان مرد را هرگز

دیوار ها که لرزان و...\_راوی هنوز نوزاد ست"

\_ "بر سینه های مادر بود,این سر که نیست حالا خوش

این خانه مهر بابا داشت, ویرانه تا چه ابعادست!"

\_"از ما فقط نه دیواری, هم سقف عشق و آرامش

آغوش گرم مادر آه,,, یک مرگ رقص اعداد ست"



تا آسمان سرخ شب, خورش دوباره جوش آمد

لرزید خاک اجدادی , انگار پتک فرهاد ست

از کوه ناله ها برخواست,الوند چشمه ای خونین

درشهر بغض و خاموشی, این عصر بمب و پولاد ست

آریو همتی

غزلمینیمال " مرگ مرد تنها"

قصه ای از یک مرد، انتهایش ، اما  
با دو زن یک مرداب، روز مرگ دریا

\_"می شود امشب باز، آب را بگذاری!?"  
شمع ها را خاموش، خواب می شد دنیا

چشم زن را در اشک ، مادری گم در آه  
\_"آبها را بگذار،، بغض تا کی بی ما!?"

■  
ماه را یک سر نور ، شعله هایش آبی  
مرد دریا ها مست ، \_"می روم تا رویا"

قایقش می رقصید، موج ها سر بر ابر  
\_"وای این رقص رنگ"، با دو قوی زیبا ...



دست زن در مرداب,بازی اش یعنی کات  
مادری گم در بغض,اشک هایش گیرا



قایقی بر می گشت,موج ها بغض آلود  
آسمان را یک ابر,,,,مرگ مرد تنها



## فصل ششم: اشعار آزاد

زرتشت محمدی

....

شب در چشم کسانی زیباست  
که در نسیم، چشم به مشتی ستاره دوخته اند .

شب در چشم کسانی زشت است  
که در نبود آفتاب  
زیر شلاق سردی دی می لرزند.

شب را من اما ساختم  
وقت سربریدن کبوترهای درنگ  
در آشوب از قلم افتادن نقطه و خط.

و به سر انگشتان باد  
کشیدم به تن دنیای سپید

روز در چشم کسانی زیباست  
که در نسیم زیر سایه ی سرو آسوده اند.

روز در چشم کسانی زشتست  
که در حضور خورشید  
زیر آذر ظهر مرداد پی نان می سوزند.

روز را من اما ساخته ام  
وقت عریان شدن واژه ی عشق  
درآغوش اهورایی مهرداد مرد کهن.

زرتشت محمدی

....

[شهر در انبوه خود سازه ها  
به التذاز بود  
که ناگهان بنایی خود را رویاند  
راوی دست از اغتشاش کلمات برمی دارد  
و در چهارشنبه ده .....  
به ملاقاتی فراخوانده میشود]

- هی آقا شما که بنا...  
چرا کلنگ در دست دارید؟

- دیوار که نباشد  
در انحلال کبوتر و گاو و الاغ  
بی شک گله پر خواهد زد.

-می دانید که  
خون ستاره های سرخ  
از کتیبه ی تاریخ می چکد  
هیچ هراسی از چوپانهای طویله ساز ندارید؟!

- غروب تنها  
در ذهن اتفاق می افتد  
اما  
خورشید همیشه جاریست  
و موج موج  
طوفان می شود آبی آسمان را  
تا آن ساعت که  
سایه ای از کسی نماند

-تو شاعری  
اما مگر صحنه  
باقهرمان داستانی نمی شود؟!  
-آه  
هراسی نیست

هراسی نیست

دریا به لطف غروب و موج و طوفان

معشوقه ی نقاشی هاست.

سید جواد حسینی تیرتاشی

....

قصه ای تازه

در نجوای تاریکی

\_نور؟

رفت

\_ صدا؟

هست

صندلی و میز را می کوبد

دستی که تا چند ثانیه پیش

زانوهایش را

در بغل داشت

\_بازیگر آماده نیست؟!

باید نقاب تازه ای

برای روز جدید

طراحی شود  
\_دیالوگ ها را مرور کنید  
تا جملات حواس پرت نشدند.  
چیدمان اتاق را  
دست تنهایی می چیند  
سیرک که نیست [فریاد بلند]  
دستیار بادستی خالی از صدا  
نجواها را ضبط می کرد  
مونولوگ باد  
اگر پنجره ای بود  
شاید ماه هم در تاریکی می ماند  
مگر باران در اندیشه رجوع به آسمان  
نیست که خاک پروبالش را  
شوق پرواز می دهد  
\_غبار را از سنگر وحشت بردارید  
تمام نفرت طوفان  
از تباهی باد است  
این مکعب در خود شیفته  
شکستنی نخواهد بود  
مگر ناجی تبار بازیگر  
بیرون بیاید از شب  
\_بی مهابا باران  
بر پنجره رویین تن



پاشنه آشیل اش کشیده شد  
نه باد، نه قطره  
جنگل اتاق ام، بی باران  
برکه کتاب قصه قورباغه سبز را  
تمبر شکار میزند  
ازپیشانی سنجاقک  
آب دزدک رد می شود و  
از حاشیه کهیر نیلوفر  
ابره‌های آخته، درختان صنوبر  
میان عصاره فکرم  
راه می روند  
\_کات، نور رفت. دوباره می گیریم  
سوی قطره های پشت پاخورده  
در پی شکار واژه در شعر  
تار غم می نوازد سازناکوک  
ازدکه ی تحریرهای نوشیده نشده ی دل  
بخار کالبدام دود می شود  
در شب مه اندود  
[میان تابوت یخ بسته ی قله ی درد]  
پیرنگ هم آغوشی بادنما و ابر  
برف گی بارد  
در وسعت سبز شعورشبدر  
\_گمشده ی کدام ذهن زیبایی که

بی فرجام مانده ای؟  
چنین حیران و سرگردان!  
بهمن نگاه ات اسبی سپید  
[ افتاده از کوه ]  
قایق شکسته  
از کوچ موجهای ارغوانی  
[ در فراز آلپ دلتنگی ]  
جامانده است  
آغوش رویایی ات گرم  
من اما مرده ای جان سخت  
از پس خوابی عمیق

ماجو مهري

....

نه پای درست و حسابی داشته باشی

برای رفتن به شهری دیگر

-آنجا که ماه

هر شب با فرزندانش

به دیدنت می آید-

نه حافظه ای ماندگار

برای به یاد آوردن معشوقه ای

که یک سنگ آن طرف تر

تو را از یاد برده است .

فراموش شده باشی

آنقدر که مرگ

-آن دختر بچه ی بازیگوش-

در یک عصر پاییزی

بی اعتنا به له کردن تو

در حال دویدن به سمت پروانه ای

با هدف کندن بال هایش باشد ...

شبیه کسی که

سپری کرده جوانیش را

در جهانی دیگر

حلزون ها

از پیری مادرزاد

رنج می برند ...

امید کوشکی

.....

ابرهای بیشتر  
بادهای بیشتر  
گریه های بیشتر  
باز دهانم وا شد  
نمیتوانم باور کنم پاییز است

\_با من هستید آقا ؟

\_نه

با خودم هستم  
با خلوت درونم  
رودهای خشکم  
دارند شعر میشوند

\_درست نیست  
وقتی که رود خشک است  
در دهان وا شده ی ماهی ها قلاب کنی

\_ببین آسمان هم ابرهایش را از آب میگرفت  
حالا مثل روز روشن است که خشکیده

\_به نظرت گریه اگر کنم  
برای چشمه جان میشود ؟

\_تنها جمعه را دارم  
و گوشه ی تاریک افکار

آن قبیله ی غم  
که نشسته در جراحی گذشته ی خودش  
تجربه ی کدام رنج را کتاب می کند ؟

\_دهانم وا شده به خمیازه  
خماری آب های آزادم  
کیست که قاب های شکسته ی احوال را  
بند بزند

نسیم سبزی

.....

به جا مانده صبح زیر آوار اندوه  
از زیر شانه های ریخته ی دیوار  
طلوع می کند آفتاب!

صبح خاموش

صبح سرد

صبح مرگ است

نگاه تاریک خیابان

بهت چشم ها در سکوت طوفانی فریادهای دیشب  
\_ راستی داشتیم انار در کاسه سفال دانه میگردیم!  
آوار میداند زندگی در لحظه را؟!



[دست هایی که فرار میکنند از تن ]

\_ راستی داشتم برای کودک فردا لباس گرم میبافتم !  
از سایه ام برخیز

از تاریکی ام !

ما همه ظهر مرده ایم

داشتیم در کاسه ی سفال دانه می کردیم انار ؛

آوار، میداند نگاه عاشق آن لحظه ی چشمهای تو را ؟!  
با زمین میچرخیم در مدارش  
تا به آنجا که میچرخد

ما به آجرها

ما به سنگها

به آواز قفس دل نمی بندیم

بارها از تفنگها

از تانکها

از توپها شلیک شده ایم ؛

آوار، میداند مرگ در چشمهای ما چگونه میخندد. !!

ملیحه ترکمن زاده

....

بر نان صبوری کنجد می باشد

\_ بوی نان کپک زده می دهد

نگاه کهنه ی بی حوصله ات

وقتی

هنوز افکارت را

از جیب های پدر بزرگ

در می آوری.

– او بر نان صبوری  
کنجد می پاشید  
من نانوایی بلد نشدم !

ملیحه ترکمن زاده

....

آقا معلم رفت  
بی آنکه کسی حضور غیابش کند ،  
او که  
کتاب را لقمه می گرفت  
به دهان بچه ها  
شب در کتابخانه بستر می انداخت  
برای کتابچه ها قصه می خواند  
و لای عاشقانه ها مریم می گذاشت  
در تاریکی شمع روشن میکرد  
تا افسانه ی دیو  
نترساندشان ،  
لوسشان کرده بود  
می بوسیدشان  
و قهقهه که میزد  
یعنی برایشان  
لطیفه تعریف کرده است

تنها رفت .

\_تنها نبود من سرباز ، حاضر ؛

با مرگ جنگیدم

\_من ناخدا حاضر ؛لنگر نجات انداختم

\_من خورشید حاضر ؛ گرما بخشیدمش

\_من تاریخ ؛ به احترامش ایستادم

\_ما کلمات ؛ برایش سیاه پوشیدیم

\_ما تنها حاضر ؛ امید نواختیم

\_من شعر حاضر ؛ فاتحه سرودم

\_ ما گاوها حاضر؛ بر چرم ها ماءکشیدیم

\_ ما ،نقش ها ؛ به رویا بردیمش

\_ ما کتاب ها حاضر ؛ احیاء کردیمش

\_ من

\_ ما

\_ من

...

طاهره احمدی

....

هوهو چی چی

در این ایستگاه

دریغ از سایه ولگردی

-خالی ست

منقل دی از

ترشه های زغال

که قطار

به حرف تاره ای نرسیده است

( راوی

محمد علی

عکس

کباب غاز را سوزاندم

که سرما دست خالی مرا به  
صلابه می کشد)  
-وسوت توقف توقف توقف  
در کوپه ای  
رنگ آشنایی نیست  
وچشم انتظاری  
دو دو نمیزند

طاهره احمدی

....

باران آمد  
پایم در انکار  
اما لاشه ام  
از خیابان لاله زار  
از دست پلیس ها فرار می کرد  
(راوی)  
حنازه ام را از زیر آوار  
بیرون بکشید  
در مشام زیر خاکی ها  
بوی مردار می دهم)  
-چیزی دستگیرت شد؟  
-کتاب را ورق میزنم  
حیات



شهر سوخته  
از آذرخشی  
روشن شد  
وقتی گذشته ام  
لای تکه پارچه ای  
دلال به حراج گذاشت.